

شهادت در امر بهائی

توضیحاتی درباره معنا و تعریف شهادت

نوشته: علی مراد داودی

به درخواست لجنه فارغ التحصیلان بهائی

شهادت در لغت به معنی دیدن و دریافتن و پدید آمدن است. جهانی را که از دیدگان پنهان است عالم غیب می نامند و در برابر آن جهانی را که رخ می گشاید و پیدا می آید عالم شهادت می خوانند. پش شاهد یا شهید کسی است که به چشم خود می بیند و آنچه دیده است باز می گوید و با گفتار خود کسانی را که ندیده اند آگاه می سازد. به قول او مجهولی معلوم می شود و ادعایی به ثبوت می رسد؛ به شرط آنکه صدق او در قول خود ثابت باشد و این همان کسی است که به فارسی "گواه" می گویند. شهادت در اصطلاح ادیان بدین معنی است که کسی به صحت دیانت و صدق قول صاحب امر گواهی دهد؛ این گواهی را به زبان آورد یعنی به الفاظی که حاکی از اعتراف او به حقانیت دین است ادا کند. در مثل اگر از اهل فرقان است اقرار به یگانگی خدا نماید و شهادت به رسالت محمد مصطفی دهد و اگر از اهل بهاء است شاهد وحدانیت الهیه و ظهور مکلم طور از مشرق ظهور باشد مقتضیات این شهادت را بر حیات مادی و معنوی تطبیق کند یعنی نه تنها به الفاظ و اقوال شهادت نماید بلکه جمیع احوال و افعال چنین کسی شهادت وی را به حقانیت معتقدات خود برساند. سراسر زندگی را چنان بگذرانند که در هر دم، هر قدم پیوسته شاهد صادق بر اثبات دعوی شارع دین و صاحب امر باشد و در چنین موردی است که شهادت او ثبات و قرار و دوام می پذیرد و لفظ شهید با معنی ثبوتی آن جای لفظ شاهد را که حاکی از حدوث است می گیرد.

پس می توان گفت که شهید کسی است که در طی مدت حیات در کمال دوام و ثبات به حقانیت مظهر امر و صداقت شارع دین شهادت دهد بی آنکه در مجموعه اقوال و احوال و افعال او که حاکی از چنین شهادتی است، انقطاعی رخ نماید یا انفصالی چهره گشاید یا تزلزلی پدید آید.

شهادت او با حیات او مقارن و موازی باشد یا حتی اختلاط و امتزاج پذیرد. شهادت به معنی حیات و حیات به معنی شهادت باشد. این هر دو امر یا بهتر بگوییم این امر واحد سیر تدریجی استمراری خود را از آغاز ایمان تا واپسین دم زندگی در این جهان محفوظ می دارد.

از اینجا برمی آید که شهید عنوان اختصاصی انحصاری نفوسی که بر حسب ظاهر در راه دین خود جان می‌بازند و سر می‌اندازند نیست؛ چه بسا کسانی که زندگی را به آرامی و گمنامی به سر می‌برند بدون مقابله با حوادث مسیر حیات را می‌پیمایند، پیوسته راست‌گفتار و درست‌کردارند، از بدگویی و بدکاری و بداندیشی برکنار می‌مانند، همه کسی را همواره به سوی حق فرا می‌خوانند، در این راه به جنبش برمی‌خیزند، از تلاش باز نمی‌ایستند، کوشش را فرو نمی‌گذارند، زیان را به جان می‌خرند، از مرگ پروا ندارند ولیکن تقدیر خدا اقتضا نمی‌کند که ستمکاران شمشیرکین بر آنان بیازند و خونشان بر زمین بریزند بلکه مانند دیگران بر بستر خود می‌میرند. دوره حیات را به حکم طبیعت می‌گذرانند و سرانجام دم در می‌کشند و دیده فرو می‌بندند؛ با این همه به عنوان شهادت سرافرازند زیرا که در تمام مدت حیات با جمیع حرکات و سکنات شاهد صحت عقاید خود بوده و حقانیت صاحب امر را اثبات نموده‌اند. چنین حیاتی از صدق مبین مایه می‌گیرد و چون به کمال خود واصل به چنین شاهد صادقی عطا می‌گردد.

جمال ابهی این شرف را به اختصاص و با تصریح به اسم و رسم به بسیاری از کسان که بر حسب ظاهر کشته نشده و گردن به شمشیر دشمن نسپرده‌اند، ارزانی داشته است. اسامی آنان را در کتب تاریخ باید جست اما به طور عام و شامل نیز اشتغال به بعضی خدمات و تحصیل مفاخر معنوی حیات را معادل درجه شهادت شمرده و نفوسی را که فائز به این مقامات می‌شوند در زمره شهدا آورده است که در راه خدا ترک یار و دیار کنند و در مدت هجرت بمیرند.

إِنَّ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ صَعِدُوا إِلَيْهِ يُصَلِّينَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى وَرُقِمَتْ أَسْمَائُهُمْ مِنَ الْقَلَمِ الْأَبْهَى مِنَ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُهِمِّينَ الْقِيَوْمِ.

ولیکن آنچه بیشتر متداول است اینکه کسانی را شهید گویند که به سبب استقامت در اثبات امر محبوب خدا، خود با مرگ روبه رو می‌شوند. از چهره هراس آور اجل نترسند، در برابر شمشیر دشمن باز پس نروند و پای بیفشارند تا آنجا که این شمشیر برگردن فرود آید، سر از تن جدا شود و خاک سیاه از خون سرخشان رنگ پذیرد. چنین مقامی بسیار عظیم است. اهل ایمان آرزو دارند که در بوته این امتحان بگذرند، پیکر تیره بی‌بها را که زرناب هستی بدان آمیزش و آرایش یافته است بسوزد و خلوص و صفا و طهارت را به گوهر جان بازگردانند با چنین آرزویی است که صداقت آنان در شهادتشان اثبات می‌شود ﴿فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (آیه ۶ از سوره جمعه قرآن مجید) چنین مقامی است که قلم اعلی آن را برتر از جمیع کمالات جمله خلائق شمرده، آنجا که فرموده است:

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ وَجَمَالِي تَخْضَبُ شَعْرَكَ مِنْ دَمِكَ لَكَانَ أَكْبَرَ عِنْدِي عَنْ خَلْقِ الْكَوْنَيْنِ وَضِيَاءِ الثَّقَلَيْنِ فَاجْهَدْ فِيهِ يَا عَبْدُ. (آیه ۴۷ از کلمات مکنونه عربیه)

شهادت در ادیان مختلف و احیاناً متفاوت به اقتضای احوال به صور متعدد جلوه کرده است. گاهی در معرکه نزاع و در حال دفاع مشروع صورت وقوع یافته است. دلاورانی در راه ایمان به حق و قصد دفاع از حقیقت شمشیر به دست گرفته و سپر بر سر کشیده به کشاکش پرداخته و جان باخته‌اند. شهدای کربلا در عهد فرقان و شهدای مازندران و نیریز و زنجان در عهد بیان، نمونه‌ای از این مهرورزان پاکباز سرافرازند.

گاهی عاشق را بی آنکه سلاح به دست بگیرد، می‌کشند. بی آنکه به جنگ پردازد به خاک می‌افکنند. بی آنکه دست بیازد سر می‌برند. بی آنکه بر کسی بتازد گردن می‌زنند. در چنین وضعی از یک جانب ستم به اوج خود می‌رسد. دل در سینه دشمن سنگ خارا می‌شود. مردمی از میان می‌رود. شرف معنی خود را از دست می‌دهد. شخص انسان به حد گرگ بیابان یا کفتار لاشخور فرو می‌افتد. حاجب الدوله، ابن ذئب و ظلّ السلطان می‌شود. از جانب دیگر قوت ایمان به حد اکثر امکان جلوه می‌کند. هیچگونه شائبه‌ای عشق دلدادۀ آزاده را آلوده نمی‌سازد. هرگاه مدعی ایمان به جنگ و ستیز بر می‌خاست احتمال آن می‌رفت که کوشش او تنها به امید پیروزی باشد. امکان داشت تصور کنیم که به جان می‌زند تا به نان برسد. به میدان قتال می‌رود تا به ایوان جلال بیاید. اگر به شکست خود یقین کند مهر دلدار از دل می‌راند و برای حفظ جان دست از جانان فرو می‌شوی. پس نثار جان در چنین حالی و از چنین کسی نشان ایثار نیست. هرگاه خدعه و دسیسه و توطئه و تقیّه به کار می‌بست، می‌توانستیم از دل بگذریم که نامرد بددل بیچاره‌ای بیش نیست زیرا که از دروغ و نیرنگ و دغل احتراز نجست. ریا و تزویر و تذلل کرده، بر آن شد که نه تنها دست از آیین خود بردارد بلکه آن را تحقیر و تزییف و تزییل کند. به خواری و پستی و زبونی تن دهد. بدانان که مهر می‌ورزد دشنام فرستد و ناسزا گوید و نفرین کند منتهی این همه به جایی نرسیده او را کشتند بی آنکه از این راه تحصیل شرف نماید و لیکن چه می‌توان گفت در بارۀ کسی که بی حربه و بی سلاح، بی حمله و بی دفاع در برابر دشمن خونخوار ایستاده است. سر برافراخته و پای افشوده و پروا نکرده است. گلو به خنجر سپرده و لبخند بر لب آورده است. به مردن دل نهاده و به نقض عهد محبت، رضا نداده است. به خاک و خون نشسته و رشته ارادت نگسته است. چه کسی یارای آن دارد که چنین شهادی را صادق نخواند یا در قبول امری که با نثار خون به صحت آن شهادت می‌دهد تردید روا دارد؟ تاریخ شهدای یزد را بخوانید تا این آیات صدق و صفا را در شهادت خود به قدرت امر جمال ابهی بشناسید.

گاهی شهادت بر اثر حادثه است یا در نتیجه جذبه است. حدّت محبت به اندازه‌ای است که عاشق صادق را از خود بی‌خود می‌کند. عنان اختیار از کف او می‌ریاید. بی اعتنا بر آنچه ممکن است در راه قیام و اقدام پیش آید، به راه می‌افتد. چون به عشق حقیقت دیده بر مجاز می‌بندد به حکم طبیعت پای او به سنگ می‌آید. شور عشق او را چنان بر سر سودای محبوب در دل، حساب سود و زیان برکنار، نخواست و ندانسته به هلاکت می‌افتد. جذبه جنون عشق او را چنان بی‌خود می‌سازد که زمام حیات از کف می‌رود. دست حادثه نقاب تن را از چهره

جان او به یک سو می زند تا به چشم دل دیدار محبوب باز بیند. مرگ او نشانه انجذاب و انقطاع اوست. این انقطاع را قوت کلمه الهیه باعث آمده است. این انجذاب از تأثیر عشق حقیقی حاصل شده است. پس چنان کسی با چنین مرگی شهادت به خلاقیت کلمه الهیه داده و صداقت خود را در ادعای محبت اثبات کرده است. غصن اطهر سدره مبارکه را فرد اکمل این سلسله از شهدا می توان نامید:

عَلَيْكَ يَا غُصْنُ اللَّهِ ذِكْرُ اللَّهِ وَثَنًا وَثَنًا مَنْ فِي جَبَرُوتِ الْبَقَاءِ وَثَنًا مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ طُوبَى لَكَ بِمَا وَفَيْتَ بِمِيثَاقِ اللَّهِ وَعَهْدِهِ إِلَى أَنْ قَدَيْتَ نَفْسَكَ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ. (از زیارتنامه غصن اطهر سدره منتهی، ص ۱۷ جزوه حضرت غصن الله الاطهر المخلوق من نور البهاء، تألیف جناب اشراق خاوری)

حق این است که شهدا مرگ را آرزو می کنند زیرا که زندگی را جوار لایزال می شمارند. زندگی در این جهان به منزله زندانی برای روان می دانند ولیکن با این همه روا نمی دارند که به دست خود رشته حیات بگسلند و به پای خود از زندان تن به در آیند و به قصد خود در معرض هلاکت واقع شوند، چه از زبان محبوب دل و جان به صریح بیان شنیده اند که: «احبای حق نباید مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم بدانند اگر واقع شود نه آنکه خود را در مهالک اندازند.» (لوح پسر عم، مجموعه اقتدارات، ص ۱۷۹) به تعبیر افلاطون آنکه خود را از بند تن می رهاوند مانند سربازی است که پیش از دریافت دستور از سالار سپاه، سنگر خود را رها کند یا چون بنده ای است که برخلاف حکم سرور خویش از محل خدمت به در آید. اگر چه مقصود هر دو این باشد که دیده به دیدار سالار خویش روشن سازد. این را باید نگاه داشت اگر چه حاجب روان است. زندگی در این جهان را نباید خوارپنداشت اگر چه مانع دیدار جانان است منتهی نیروی تن را برای گام زدن در وادی محبت باید خواست. زندگی در این جهان را سرمایه سودای ارادت باید ساخت. این است که قصد جان خود نمی کنند. تن را در این جهان تا آنجا که می توانند از زیان برکنار می دارند و با دشواری و گرفتاری در می آویزند. به کوشش و جنبش بر می خیزند. به تلاش معاش تن در می دهند. از جهد و عمل دست نمی شویند ولیکن از مرگی که به حکم تقدیر یا به ضرب شمشیر فرا رسد و سعی مشروع و معقول آنان برای اجتناب از آن سودمند نیفتد، پروا ندارند بلکه چنین مرگی را بشارت زیارت می شمروند. در برابر قاتل خونخوار، زار و حقیر و ذلیل نمی شوند. دیده بدان سری مرگ می دوزند و خوش و خرم و خندان گردن به شمشیر می سپارند: «جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بَشَارَةً كَيْفَ تَحْزَنُ مِنْهُ» (آیه ۲۲ کلمات مکنونه عربیه)

آنان که چنین می کنند شهادت به بقای نفس انسان می دهند. اثبات وجود حیات در جهان برین می کنند. با مرگ خود به دیگران می گویند که در آن سوی گور نشان از هستی جاویدان گرفته اند. به عمل اثبات می کنند که امر خدا در دل و جان اهل ایمان نافذ است. کلمه الله خلاقیت دارد و حقانیت آن در همین جا است. بدین سبب است که خون پاکی که در راه خدا به خاک ریزد، تأثیر شدید در عالم معنی می بخشد. درخت ایمان را تناور و

بارور و سایه گستر می سازد. ندای امر را تا اوج افلاک می رساند. بدین سبب است که شهادت حسین بن علی حافظ حیات اسلام می گردد. شهادت نقطه اولیٰ إعلاّی امر جمال ابهی می کند. شهادت سلطان الشهداء به «طراز کتاب وفا» نام می گیرد. بدین سبب است که ولی امر جمال قدم خطاب به اهل عالم می فرمایند: «اهراق دماء مطهّرة شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر افشان اعزّ ابهائی روی زمین را بهشت برین نماید و سراپرده وحدت عالم انسانی را کما نُزِّلَ فی الألواح، در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تأسیس فرماید و عالم ادنیٰ را مرآت جنّت ابهی گرداند و یوم تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ را بر عالمیان ثابت و محقق نماید.» (توقیع مبارک مورخ رضوان ۸۹ بدیع. توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، ج ۲، ص ۲۵۲)

(مأخذ: آهنگ بدیع، سال ۲۹، شماره ۳۲۸، مهر و آبان ۱۳۵۳ - ۱۶ شهر المشیة الی ۱۸ شهر القدرۃ ۱۳۱ بدیع، صص ۶ تا ۱۱)